

تماشاخانه

کیوان زرگری | کارتونیس | keyvanzargari@yahoo.com



در حاشیه ممنوعیت ورود ساز به برخی پارک‌ها



شهروند

نیمه پنهان بناهای تاریخی

رسم بود چپ و راست ملت را بیندازند توی تنور. مهندس سیف‌الله خان مشاور، سرپرست دستگاه نظارت پروژه در جلد چهارم خاطرات خود مربوط به سال ۱۳۱۶ می‌نویسد: «دیروز بازدید داشتیم، فرماندار و استاندار و شهردار و بخشدار و اذنیان آمده بودند و برای ناهار هم ماندند. تمام هفتصد نفرشان را پیمانکار غذا داد و پول یک ماه پروژه دود شد و رفت هوا. بی جنبه‌ها کار را امروز تعطیل کردند و ما هم فی‌الغور نامه فسخ قرارداد را تنظیم کردیم برایشان تا حالشان جا بیاید.» مطابق افسانه‌های محلی، هر شب حوالی ساعت دوازده، روح مدیر پروژه سوندی با چند زنکن زیر بغلش و در حالی که یک پایش را کوسه خورده، روی عرشه پل پی‌پی می‌کنند این طرف و آن طرف و عابران ترسیده را خفت می‌کنند و آهسته توی گوششان می‌گوید: «مهندس جان، خبری نشد از پول؟»

سوندی مغموم | جابر حسین زاده | وقتی قرار شد در سال ۱۳۱۲ پل سفید اهواز را بسازند هیچ کس خبر نداشت که ممکن است قیمت سیمان و آهن و سوخت و قیر و قیف طی کمتر از یک سال ناگهان دوبرابر شود و دولت وقت هم دبه کند و مابه‌التفاوت قیمت مصالح را ندهد و مدیر پروژه سوندی شرکت سازنده خودش را از روی پل نیمه کاره بیندازد توی کارون و طعمه کوسه‌ها شود. یک سال بعد، اواسط مرداد ۱۳۱۳ با عقب افتادن پرداخت‌های دولت و تهدید پیمانکار به تعطیل کردن پروژه، شخص مومبایی اول با قطار خودش را از تهران به اهواز رساند و قصد داشت نصف مهندسان پیمانکار را بیندازد توی تنور که با وساطت اطرافیان بی‌خیال شد. تقصیری هم نداشت، آن موقع برای اصلاح امور مملکت،



رو گذر غیر هم سطح

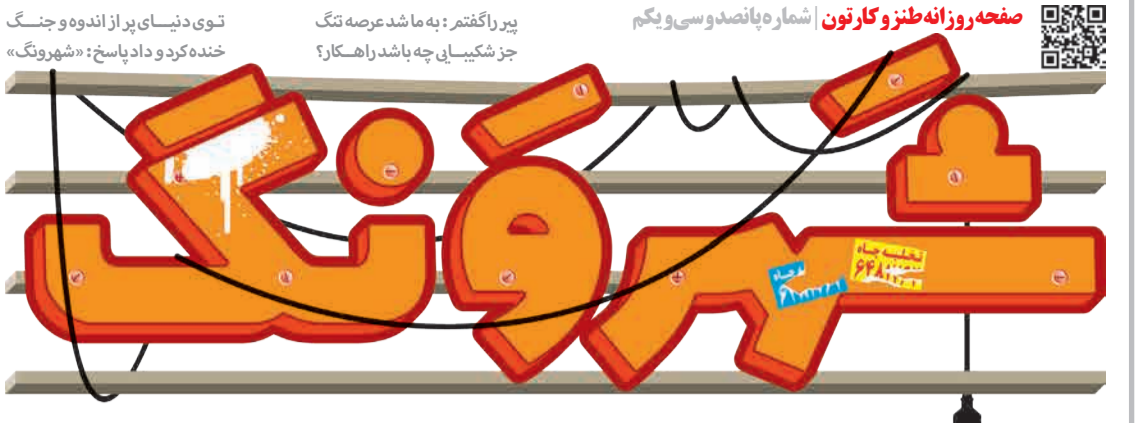
شیرین و فرهاد

می‌میرم. دیگر کلا هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم. سر کار هم نمی‌شد بروم و بعد از یک مدت اخراج شدم. طوری که انگار از این اتفاق خوشحالم به شیرین گفتم: «اون پسر چاق و کچلی که عاشقش بودی، واسه این که بیشتر بتونی ببینیش، دیگه کار نمی‌ره و درست در اختیار ته و از کنسرت تکون نمی‌خوره عزیزم، هر چقدر دوست داشته باشی می‌تونی منو نگاه کنی.» حس کردم شیرین با لکداز خانه بیرون می‌کند. ولی شیرین از آن معشوقه‌ها نبود که تلخ شود. ما با هم خاطرات خیلی خوبی داشتیم، پس لیخندی زد و گفت: «فدای سرت عشقم، روزی که من زنت شدم هم بیکار بودی و من با همه بدبختی‌ها ساختم، الانم می‌سازم و می‌دونم تا شب همه چیز درست می‌شه.» بعد هم به همان مناسبت جشن راه‌انداختیم و کلی شیرینی و شام چرب خوردیم. البته حالا که یاد می‌آید، خوردم چون شیرین فقط خوشحال بود و لب به چیزی نمی‌زد و فقط می‌گفت: «بخند عشقم، درست میشه.» من هر چقدر می‌خوردم باز ظرفم را پر می‌کرد و یک شیشه هم روی ظرفم خالی می‌کرد. حیف که سکنه سوم از دم و نشد بینم این که شیرین می‌گفت تا شب همه چیز درست می‌شود منظورش چی بود؟

پای کی حروم کردم. «بعد هم نشسست و زار زار گریه کرد. نقطه ضعف من دیدن اشک‌های شیرین بود. قبول کردم که بی‌خیال کاشت مو بشم. همان شب هم کلی غذای چرب و چیل خوردم تا جاق تر بشم. واسه اطمینان یک شیشه روغن بدون پالم حاوی امگا ۳ را هم سر کشیدم که خیال شیرین را بابت خیانت راحت کنم. پس انداز بعدی‌ام را هم دودستی تقدیم شیرین کردم تا موهایش را اکستنشن کند. آخه این طور که شیرین می‌گفت من موی پر پشت خیلی دوست داشتم، ولی چون داغم نمی‌فهمم. شیرین هر روز خوشگل تر می‌شد و من هم هر روز چاق و کچل تر می‌شدم. جنس مخالف که هیچ، حس می‌کردم آینه هم می‌خواهد با دیدنم بالا بیآورد. ولی سلیقه شیرین این بود و من چون عاشقش بودم باید انجامش می‌دادم. بعد از یک مدت، از بس جاق شده بودم حال راه رفتن نداشتم. هر وقت هم با شیرین بیرون می‌رفتم، همه فکر می‌کردند بابای شیرینم، ولی با این حال، شیرین من را دوست داشت و بهم می‌گفت: «تو جوجوی خودمی.» این جوجو دیگه خیلی داشت بزرگ می‌شد، حتی نفس کشیدن هم برایم سخت شده بود. دوتا سکنه قلبی هم کردم. دکتر گفته بود اگر یک سکنه دیگر بکنم



جلوی موهام اندازه یک ۱۰ تومانی کچل شده بود، البته اسکناس ۱۰ تومانی، مجبور بودم موهای پس کلاه‌ها را با چسب روی پیشانی‌ام ببارم. حقوقم را که گرفتم، رو به خانمم گفتم: «شیرین جون، پس انداز قلیمو که دادم تو بوتاکس کردی و ابرو کاشتی؟ اگه خدا بخواد این سری می‌خوام با پس اندازم مو بکارم.» شیرین که داشت ناخنش را سوهان می‌کشید، چشماتش را گرد کرد و گفت: «چه غلطه، می‌خواهی واسه کی خودتو خوشگل کنی؟ ببین فرهاد، صدبار گفتم، باز می‌گم مرد باید کچل باشه، زشت باشه و کمی هم چاق.» بعد طوری که انگار یک نکته اساسی به ذهنش رسیده باشد، چشمش برقی زد و گفت: «اگه خوشگل کنی من مجبورم هر روز دنبالت راه بیفتم، یه وقت کسی از چنگم درت نیاره، چرا نمی‌فهمی خره؟ من تو رو این طوری دوست دارم.» زدم روی میز و گفتم: «ینی چی؟ یه باره بگو میمون باشم دیگه، بعدشم مگه تو واسه دیگر رفتی خودتو خوشگل کردی؟» گفت: «ای وای عقب‌مونده. منو باش عمرمو



در پی راه افتادن کمپین «فرزندت کجاست؟» در فضای مجازی

فرزندم، آسوده بخواب که ما بیداریم!

◀ یک فرزند: کلاس‌های چگونه‌ژن خوب داشته باشیم، بر گزار می‌کنم!
 ▶ یک مادر: بچه‌ام یه گوشه نشسته غذا که تموم شد، سفره رو پاک کنه!
 ▶ یک پدر: الان یا الان؟ اولی یا دومی؟ دخترم یا پسرم؟
 ▶ پدر یک طنزنویس: پسر، خوب شد من کارهای نشدم و گرنه الان بیکار بودی!
 ▶ مومبایی: این بچه قجرهام فکر می‌کردند ژن شون خیلی خوبه!
 #فرزندم_شرمندم #من_اصلا_بچه_ندارم #نیازمندبهای_همشهری #شهروند



شهر فرنگ احمد سخاورد | کارتونیس

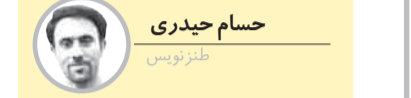
روزنامه اطلاعات ۴ مرداد ۱۳۵۷

از نگاه سخاورد

مبارزه با فساد در دستگاه‌های دولتی آغاز می‌شود...
شهروند

شهر زیبا

ملکه دنیس از آتش بیرون بیا



ور رفتن با اخبار سینمایی این هفته را با خبر بازی الفی الی در فیلم جدید محمدحسین مهدویان شروع می‌کنیم. این بازیگر که در سریال معروف «بازی تاج و تخت» نقش تون گریجوی را بازی می‌کرده، این بار قرار است در این فیلم ایرانی نقش سفیر انگلیس در عراق را بازی کند. در همین رابطه جمعی از علاقه‌مندان به سینما با استقبال از این خبر، ابراز امیدواری کردند؛ حضور این بازیگر، زمینه‌ساز حضور دیگر بازیگران این سریال، به خصوص مادر ازدهایان، کلیسی دریای بزرگ، ملکه آندل‌ها و انسان‌های نخستین، شکننده زنجیرها، طوفان‌زاد، ملکه دنیس تارگرین شود.

ولی در این رابطه توافقی نشده است. از آن طرف گروهی اعتراض کرده‌اند که این تون گریجوی کلا آدم قابل اعتمادی نیست و همه دیدند که چطور به راب استارک خیانت کرد و رفت و منتظر فل را به آتش کشید ولی مسئولان سینمایی تأکید کردند که هیچ جای نگرانی نیست و با توجه به این که خانم الناز شاکر دوست هم قرار است تو این فیلم بازی کنند، خود مسئولان همه جوانب کار را بررسی کرده‌اند. خبر دیگر گاف بزرگ یکی از روزنامه‌ها است. این روزنامه که یک صفحه تقلبی اینستاگرام که با نام لیلیا حاتمی فعالیت می‌کرد را با صفحه اصلی این بازیگر اشتباه گرفته بود. از محتوای پست‌های این صفحه بشدت انتقاد کرد.

این در حالی است بعد از اینکه به مسئولان این روزنامه توضیح داده شد که خانم لیلیا حاتمی این حرف‌ها را نزده؛ آنها گفتند: «اشکال نداره به هر حال ما پیشگیری کردیم.» آنها همچنین تمام حرف‌های قبلی و بعدی همه بازیگران، خوانندگان و سیاستمداران غیر خودی را محکوم کردند.

در هفته گذشته، جشن حافظ هم برگزار شد و برگزیدگان بخش‌های مختلف جوایز خودشان را گرفتند ولی کلا چیز زیادی عوض نشد و اگر لیست برندگان جوایز این دوره دستتان نرسید، می‌توانید لیست دوره‌های قبلی را بخوانید. کلا به نظر می‌رسد داوران جشن حافظ حوصله فکر کردن و انتخاب کردن ندارند و همان اول روی برگه می‌نویسند: «همون همیشگی» که کار را راحت کنند. جوایز هم آن قدر زیاد هست که به همه برسد. شما فقط اگر بتوانید یک دست لباس مجلسی دست‌وپا کنید و یک کمی به سر و وضع تان برسید و بروید جشن حافظ قطعاً یک جایزه می‌برید. مهم همان دور هم بودن و چهار تا عکس گرفتن برای اینستاگرام و از حال هم باخبر شدن است. حالا جایزه را کی داده و کی گرفته.